

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام مرحوم نائینی

به کلام مرحوم محقق نائینی (أعلى الله مقامه الشریف)، درباره «لا تبع ما ليس عندك» رسیدیم.. ظاهر عبارات مرحوم نائینی این است که این روایت را قبول می‌کنند، اشکالی که شاگردشان مرحوم خوئی دارند که این روایت از سند درست نیست نمی‌پذیرند، روایت را تلقی به قبول کردند و می‌فرمایند این نهی که در این روایت آمده «يدلّ على اعتبار المالكية في ناحية المسبب و أنّ المشتري لا يملك ما باعه الدلال مما لغيره».^[1]

اولاً آمدند خودشان یک بیانی برای این لا تبع کردند و می‌فرماید این لا تبع اصلاً نظر به سبب ندارد، ناظر به مسبب است. مسبب یعنی اگر دلال آمد مال غیر را به مشتری فروخت این مشتری مالک نمی‌شود، می‌فرماید این «لا تبع ما ليس عندك» یعنی نهی دلالت بر این دارد که مسبب محقق نمی‌شود اما دلالت بر این ندارد که بخواهد سبب جریان پیدا نکند و اگر مشتری بعداً مالکش آمد اجازه داد بگوییم این ملکیت محقق نمی‌شود.

بعبارة أخرى اگر این روایت «لا تبع ما ليس عندك» ناظر به سبب بود دلالت بر این داشت که مطلقاً نفی سببیت می‌کند از بیع دلال، دلالی که مالی را مالک نیست اگر آمد به مشتری فروخت این نفی سببیت می‌کند مطلقاً. مطلقاً یعنی چه بعداً مالک اجازه بدهد و چه اجازه ندهد ولی ایشان می‌فرماید این لا تبع دلالت بر نفی سببیت ندارد. «لا تبع ما ليس عندك» ظهور در این دارد که مشتری به وسیله‌ی این بیع مالک نمی‌شود، ظهور در نفی مسبب دارد، این کلام اول مرحوم نائینی است. با این کلام اصلاً این روایت لا تبع دیگر دلالت بر بطلان فضولی ندارد. زمانی این روایت یا نظیر این روایت که برای بطلان استدلال شده دلالت بر بطلان می‌تواند داشته باشد که ناظر به نفی سبب باشد.

بررسی کلام مرحوم نائینی

اینجا مناقشه‌ای که در فرمایش نائینی هست این است که کاملاً بر خلاف ظاهر روایت است، به هیچ وجهی روایت ظهور در آنچه که شما می‌فرمایید ندارد. ما باشیم و روایت، ظهور در نفی سببیت دارد می‌گوید لا تبع، یعنی این را موجب فساد می‌داند بیع ما لیس عندک را، بعبارة أخرى همانطوری که یک وقتی هم عرض کردم بعد از درس، این «ما ليس عندك» بمنزلة العلة است برای فساد، یعنی چیزی که ملک تو نیست این عدم الملكية علة للفساد پس مربوط به سبب بحث می‌کند نه مربوط به مسبب. لذا آنچه

مرحوم نائینی فرموده این قسمت کلامشان مطلب درستی نیست.

ادامه کلام مرحوم نائینی

مرحوم نائینی^[2] روایات را که آورده می‌فرماید لو سلم دلالت این روایات بر بطلان فضولی و بیاییم این روایات را حمل بر نفی سبب کنیم اما می‌فرمایند ما نمی‌توانیم این روایات مانع را با روایات مجوّزه تخصیص بزیم برای اینکه تخصیص فرع بر این است که نسبت عام و خاص مطلق باشد. اگر نسبت عام و خاص مطلق باشد به این معنا که بگوییم روایات مانع می‌گوید «لا تبع ما لیس عندک»، مطلقاً، چه برای خودت و چه برای مالک، «سواءً أجاز المالك أم لم يجز»، مطلقاً دلالت بر منع دارد اما اگر آمديم روایات مجوّزه را گفتیم دلالت دارد بر صحّت بيع فضولی للمالك إذا أجاز المالك می‌شود خاص، با این خاص می‌آییم آن مطلق را مقید می‌کنیم ولی نائینی می‌فرماید همانطوری که روایات مانع اطلاق دارد، مجوّزه هم اطلاق دارد.

ما در روایات مجوّزه هم از آن استفاده می‌کنیم صحة الفضولی را، چه لنفسه و چه للمالك، چه اجازه بدهد یا ندهد! لذا نسبت، نسبت تباینی است، او می‌گوید يجوز و این می‌گوید لا يجوز، او می‌گوید يصح و این می‌گوید لا يصح، او می‌گوید مطلقاً و این می‌گوید لا يصح مطلقاً، نسبت می‌شود نسبت تباینی. وقتی نسبت تباینی شد دیگر این دو دلیل از دلیلیّت ساقط می‌شود و ما نمی‌توانیم به هیچ یک از اینها استدلال کنیم.

بعد از اینکه تعارض عام و خاص مطلق را تقریبش را ذکر می‌کند، تقریبش این است که روایات مانع اطلاق دارد می‌گوید چیزی که ملک انسان نیست بیعش باطل است، چه برای خود بایع و چه برای مالک، چه مالک اجازه بدهد و چه اجازه ندهد، این مطلقاً.

بگوییم روایات داله بر صحّت یعنی روایات مجوّزه می‌گوید اگر بایع مال غیر را برای مالک فروخت و مالک هم آمد اجازه داد صحیح است، اگر مضمونش این باشد می‌شود خاص و آن می‌شود عام، این مقید و آن مطلق می‌شود، اطلاق و تقیید در اینجا وجود دارد. اما نائینی می‌فرماید التعارض للتباين، به چه بیان؟

فإنّه لو سلم إطلاق هذه الروايات و شمولها لما إذا قصد الفضولی البيع للمالك أو لنفسه، می‌فرماید اگر ما بپذیریم روایات مانع عمومیت دارد در جایی که شامل می‌شود فضولی لنفسه بفروشد یا للمالك، مع المنع و عدمه، چه در جایی که مالک منع کند و چه نکند، فلا اشكال فی شمول الروايات الدالة على الصحة لجميع الاقسام، از آن طرف هم روایات مجوّزه دلالت بر صحّت در تمام این اقسام دارد یعنی چه لنفسه و چه للمالك، چه اجازه بدهد یا ندهد! چه منع کند و چه منع نکند، لذا می‌شود تباین.

مجدداً نائینی در کتاب منية الطالب جلد دوم صفحه 28 می‌فرماید بتقریب آخر لو سلم دلالت ادلة المانعین فتسليمه، اگر ادلهی مانع را بپذیریم به چه معناست؟ فتسليمها عبارة عن الاعتراف باعتبار الرضا فی ناحية الاسباب، به این معناست که در ناحیهی اسباب بیعی سببیت دارد که مالک راضی باشد، لأنّه لا معنى لأن ترد هذه الادلة فی مقام بیان اعتبار الرضا فی المسببات، این روایات نمی‌خواهد رضایت از مسبب را معتبر کند فإنّ اعتبارها فیها لم یکن مورداً للتوهم، نسبت به مسبب هیچ کس نمی‌گوید ملک مشتری بخواهد بشود باید مشتری راضی باشد، این روایات ربطی به او ندارد، فإذا دلت ادلة المجوزین على عدم اعتبار الرضا إلا فی ناحية المسببات فبالالتزام تدلّ على عدم اعتبار فی ناحية الاسباب، این بیان دیگر فنی‌تر است که نائینی بیان می‌کند.

می‌فرماید ادلهی مانع که می‌گوید «لا تبع ما لیس عندک» می‌خواهد رضایت در ناحیهی اسباب را شرط کند، می‌گوید بیعی سببیت دارد که مالکش راضی باشد، این ادلهی مانع. البته این بعد از تنزل از آن مطلبی است که اول بیان کردیم یعنی اول نائینی می‌فرماید ما باشیم و «لا تبع ما لیس عندک»، اصلاً نظری به اسباب ندارد. نائینی می‌فرماید این روایت ظهور در مسببات

دارد که ما هم مخالفت کردیم و گفتیم مربوط به اسباب است، می‌فرماید حالا که مربوط به اسباب است ادله‌ی مانعه می‌گوید در ناحیه‌ی اسباب رضای مالک معتبر است و الا سببیت معنا ندارد.

می‌آییم سراغ ادله مجوزه، می‌فرماید ادله‌ی مجوزه یک دلالت مطابقی دارد و یک دلالت التزامی دارد، دلالت مطابقی‌اش این است که در ناحیه‌ی مسبب رضایت اعتبار دارد یعنی اگر بخواهد این ملک برای مشتری بشود باید مالک اجازه بدهد اگر این ملکیت بخواهد، این مسبب بخواهد برای مشتری محقق شود نیاز به اجازه‌ی مالک دارد می‌فرماید به دلالت التزامی دارد من حیث السبب از نظر سببیت رضایت مالک دخالتی ندارد یعنی بیع فضولی سببیتش محقق می‌شود ولو مالک راضی نباشد.

پس ادله‌ی مجوزه به دلالت التزامی دلالت دارد بر عدم اعتبار رضا فی ناحیه السبب، ادله‌ی مانعه دلالت بر اعتبار رضایت سبب دارد و هذا تباین، این تعارض تباینی شد.

حالا اینجا این کلام مرحوم نائینی است با این دقتی که عرض کردیم، پس مرحوم نائینی دو تا بیان برای تعارض تباینی آوردند، دو تا بیان دارد، بیان اول و بیان دوم. بیان اول این است که همان اطلاقی که در ادله‌ی مانعه است همان شمول و اطلاق در ادله‌ی مجوزه هم هست این به صورت مطلقاً نفی می‌کند و آن به صورت مطلقاً اثبات می‌کند هذا تباین.

بیان دوم این است که ادله‌ی مانعه دالّ بر اعتبار رضا فی ناحیه الاسباب است که اینجا باید بگویید روی قول مشهور حرف می‌زند چون اصلاً خود نائینی ادله‌ی مانعه را ربطی به اسباب نمی‌داند، ادله‌ی مانعه روی قول مشهور دالّ بر اعتبار رضا فی ناحیه الاسباب است، ادله‌ی مجوزه با این بیانی که عرض کردیم به دلالت التزامی دالّ بر عدم اعتبار رضا فی ناحیه الاسباب است. فقط می‌گوید فی ناحیه المسبب اگر مشتری بخواهد مالک شود باید مالک اجازه بدهد، حصول الملكية للمشتري متوقف علی اجازة المالك، ملکیت هم مسبب است. یعنی چه؟ یعنی در ناحیه‌ی سبب رضایت مالک دخالتی ندارد، پس این می‌شود تعارض تباینی.

کلام مرحوم خوئی و بررسی آن

اینجا مرحوم آقای خوئی متأسفانه در کتاب مصباح الفقاهه اولاً این بیان دوم مرحوم نائینی را ذکر نکردند و فقط اشاره می‌کنند به همان بیان اول و به همان بیان اول اشکال می‌کنند.

ادله‌ی مجوزه که مشهور قائل‌اند می‌گویند این ادله‌ی مجوزه می‌گوید بعد از بیع فضولی اگر مالک اجازه داد ملکیت برای مشتری حاصل می‌شود، این حصول ملکیت برای مشتری چیست؟ مسبب است. به دلالت التزامی می‌گوید پس من ناحیه السبب ما مشکلی نداریم، پس اگر رضایت مالک در ناحیه‌ی سبب نباشد اخلاقی را ایجاد نمی‌کند، پس ادله‌ی مجوزه می‌گوید من ناحیه السبب رضایت مالک اعتباری ندارد هذا تعارض تباینی.

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) فقط بیان اول را آوردند، وقتی هم بیان اول را می‌آورند اشکالی که می‌کنند این است که می‌فرمایند اگر ما آمدم ادله‌ی مجوزه را مختص کردیم و گفتیم ادله‌ی مجوزه در جایی است که مالک اجازه می‌دهد و بیع للمالك است، این تخصیص در جایی معنا دارد که بیع الفضولی لنفسه متعارف نباشد، در حالی که بیع الفضولی لنفسه متعارف است مخصوصاً در جاهلیت، مخصوصاً بین فساق و اهل فجور، اینها مال دیگران را به عنوان خودشان می‌فروختند و الآن در زمان ما هم همینطور است، این عین جوابی است که در مصباح الفقاهه آمده.

بعد یک بیان دیگری مرحوم ایروانی دارد که البته باید خودمان جواب بدهیم از مرحوم نائینی. مرحوم ایروانی می‌گوید نسبت عام و خاص من وجه است یعنی روایات مانعه از یک جهت خاص است و از همان جهت روایات مجوّزه عام است، روایات مجوّزه هم از یک جهت خاص است و از همان جهت روایات مانعه عام است، هر کدامشان یک جهت خاص دارند و یک جهت عام، ایروانی می‌فرماید إنّ المنفی فی هذا الاخبار روایات مانعه، لو كان هی البیع لنفسه، اگر «لا تبع ما لیس عندک» را همان طوری که شیخ انصاری در مکاسب فرموده حمل بر بیع لنفسه کنیم کانت هذه الاخبار أخص من هذه الجهة، یعنی روایات مجوّزه از این جهت که فضولی برای خودش بفروشد یا برای مالک، عام است. روایات مانعه از این جهت که فضولی برای خودش بفروشد خاص است، این یک.

آن طرف: روایات مانعه می‌گوید این بیع باطل است چه مالک اجازه بدهد و چه اجازه ندهد! از نظر اجازه عام است، روایات مجوّزه از نظر اجازه خاص است، پس بیان عموم و خصوص من وجه ایروانی این شد که روایات مانعه می‌گوید ظهور در این دارد که لا تبع یعنی بیع برای خودت، روایات مجوّزه می‌گوید چه برای خودت و چه برای مالک، روایات مانعه می‌گوید چه مالک اجازه بدهد و چه ندهد، روایات مجوّزه می‌گوید در خصوص آنجایی که مالک اجازه بدهد، پس روی این حساب شد نسبت عام و خاص من وجه، اگر گفتیم روایات عام و خاص من وجه است در ماده اجتماع تعارض می‌کنند.

ماده اجتماعشان کجاست؟ در جایی که این لنفسه بفروشد و مالک هم اجازه بدهد. اینجا مورد اتفاق هر دو است، اینجا روایت مانعه می‌گوید باطل و روایت مجوّزه می‌گوید صحیح.

پس تأمل بفرمایید روی همین کلام نائینی با این دو بیان، و روی کلام ایروانی و ببینیم بالأخره نتیجه را چه باید بگوییم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] لا يخفى أنّ هذه الرواية مروية عن طرقتنا و عن طرق العامة فإنّ في مسند أحمد بن حنبل ذكر قضایا رسول الله صلى الله عليه و آله عن عبادة الصّامات الذي هو من أجراء الصّحابة و من أقضيته ص قوله لحكيم بن حزام الذي كان دلالة لا تبع ما لیس عندك و يقرب منها قوله ص لا بیع إلّا فيما يملك بناء على أن يكون مفاده لا بیع فيما لا يملكه البائع و أمّا بناء على أن يكون يملك مبني للمفعول فلا ربط له بما نحن فيه و هكذا التّوقيع المبارك لا يجوز بیع ما لیس يملك و لكن جميع ما ورد بهذا المضمون ظاهر في النّهي عن بیع العين الشخصية التي للغير من المشتري ثم مضى البائع لأن يشتري من صاحبها و يسلمها إلى المشتري لأنّ بیع الكلّي سلفا أو حالا جائز باتّفاق الفريقين مع أنّ المبيع لیس عنده فهذا النّهي يدلّ على اعتبار المالکة في ناحية المسبّب و أنّ المشتري لا يملك ما باعه الدّلال من مال غيره و غير ناظر إلى النّهي عن إجراء العقد فلا دلالة فيه على أنّ المالکة لا تحصل للمشتري بإجازة مالکة بعد إنشاء البیع من حکیم بن حزام و غيره. (منية الطالب في حاشية المكاسب، ج 1، ص: 221)

[2] ثم لا يخفى أنّه لو سلم دلالتها فلا يمكن تخصيصها بالأدلة الدالة على صحّة الفضولي لأنّ تعارضهما لیس بالعموم و الخصوص المطلق بتقريب أن مفاد الأدلة المانعة هو أن بیع مال الغير لا يجوز سواء قصد لنفسه أم للمالك و سواء أجاز أم لم یجز و مفاد الأدلة المجوّزة صحّة البیع للمالك إذا أجاز لأنّه لم یکن البیع لنفسه أو للمالك بلا إجازته محلاً لتوهم الصحّة حتّى یرد المنع بنحو العموم بل التّعارض بينهما بالتّباين فإنّه لو سلم إطلاق هذه الروایات و شمولها لما إذا قصد الفضولي البیع للمالك أو لنفسه مع المنع و عدمه فلا إشكال في شمول الروایات الدالة على الصحّة لجميع الأقسام

و بتقريب آخر لو سلّم دلالة أدلة المانعين فتسليمها عبارة عن الاعتراف باعتبار الرضا في ناحية الأسباب لأنّه لا معنى لأن یرد هذه

الأدلة في مقام بيان اعتبار الرضا في المسببات فإنّ اعتباره فيها لم يكن مورداً للتوهم فإذا دلت أدلة المجوزين على عدم اعتبار الرضا إلا في ناحية المسببات فباللتزام تدلّ على عدم اعتباره في ناحية الأسباب فيتعارضان على نحو التباين. (منية الطالب في حاشية المكاسب، ج1، ص: 222)